

## سَکاشاهان

کریستوفر بک ویث

ترجمه پویا غلامی



fold-era.com

## سکاشاهان | کریستوفر بک‌ویث<sup>۱</sup>

رویاری ارتش چابک‌سوار همه‌زنان [آماژن‌ها]

به هر دو سوی مایوتیس بسیار روان

تاخت او تا دریا، تا تلاطم تندخوی آب‌کناران،

گرد آورد جمعی از دوستان

از دیاران هلاس کران به کران

تا به چنگ آرد آن ردای زردوز را

قبای دوشیزه‌ی سلحشور را:

شکاری مرگ‌بار بهر یک کمر بند جنگی<sup>۲</sup>.

- اوریبید، هراکلس

### نخستین امپراتوری استپ و پیدایش جاده‌ی ابریشم

کماییش در آغاز هزاره‌ی نخست پیش از میلاد<sup>۳</sup>، ایرانیان شمالی با تکمیل مهارت‌های سوارکاری و رشد فنون و سبک زندگی مبتنی بر کوچندگی و چابک‌سواری، پهنه‌های اصلی استپ‌های اوراسیای مرکزی را از آن خود کرده بودند. در میانه‌ی این هزاره، سکاها، آن نخستین جمعیت کوچنده‌ی روستایی تاریخاً شناخته‌شده، به استپ غربی کوچیدند و در آن‌جا به‌عنوان قدرت اصلی مستقر شدند. دیگر ایرانیان استپ به شرق کوچیدند و تا چین امروزی پیش رفتند<sup>۴</sup>.

گرچه سکاها به‌عنوان جنگاورانی سرسخت شناخته می‌شوند، بزرگترین دستاوردشان توسعه‌ی یک نظام دادوستد بود که هر دوت و دیگر نویسندگان یونانی به توصیف‌اش پرداخته‌اند؛ این نظام تبادل نزد سکاها، عملاً یونان را به ایران و سایر سرزمین‌های خاورزمین وصل می‌کرد و موجب ثروتمند شدن سکایی‌ها شده بود. برخلاف نظر اغلب مورخان از عهد باستان تا امروز که انگیزه‌ی آزمندی و ولع را به اهالی مرکز اوراسیا نسبت داده‌اند، اما انگیزه‌ی آن‌ها حرص و آز نبود. درباره‌ی ادوار بعدی دانسته‌های بیشتری وجود دارد، و آشکار است که انگیزه‌ی اصلی نهفته در علاقه‌ی سکاها به مبادله نیاز آنان به پشتیبانی از زیرساخت سیاسی اجتماعی‌شان بود، زیرساختی که بر گرد شخص فرمان‌فرما و اطرافیان نزدیک‌اش سامان یافته بود، و این یعنی یکان‌های محافظ سوگندخورده‌ای که اعضای‌شان به هزاران تن می‌رسید. پیامد مستقیم علائق بازرگانی سکایی‌ها، شغدی‌ها، مردمان شیونگ‌نو [بنا به برخی تفاسیر اوستا همان هیئونا یا خیونان]، و دیگر اقوام اولیه‌ی اوراسیای میانه، نوعی دادوستد پرتکاپو و زمین‌محور بین‌المللی بود که در اوراسیای میانه گسترش یافت. از این علائق آشکارا در منابع قدیمی چینی و یونانی یاد شده است. گرچه قسمی بازرگانی راه دور طی یک هزاره وجود داشت،

<sup>۱</sup> این اصطلاح را دکتر رقیه بهزادی در ترجمه‌اش از کتاب سکاها (تامارا تالوت‌رابیس) به «سکاهای سلطنتی» برگردانده، و منظور اشراف و بزرگان سکایی‌ست. این مقاله برگردان فارسی پاره‌ای از دومین فصل این کتاب است:

Christopher I. Beckwith, 'The Royal Scythians', in *Empires of the Silk Road: a history of Central Eurasia from the Bronze Age to the present*, Princeton University Press, 2009, 58-78.

<sup>۲</sup> زنان جنگاور سمرتی (که به نظر می‌رسد الهام‌بخش آماژنی‌ها [همه‌زنان] بوده‌اند)، همچون مردان جنگی سکایی و سمرتی، کمر بندهای جنگی آهن‌پوش سنگین به کمر داشته‌اند، یونانیان نخستین نیز به همین سیاق. نک. Rolle (1989). «قبا یا ردای زردوز» نیز مربوط به اوراسیای مرکزی است.

<sup>۳</sup> Di Cosmo (2002a: 21-24).

<sup>۴</sup> در عهد باستان، ساکنان نواحی گسترده‌ی سیبری، و عمق خاک مغولستان، از حیث انسان‌شناختی اروپایی‌مانند بودند، و تنها به‌طور تدریجی طی هزاره‌ی یکم پیش از میلاد مغولی شدند، و نقطه‌ی عطف در این تغییر حوالی سده پنجم یا چهارم پیش از میلاد بود (Rolle 1989: 56)؛ شرق آسیای میانه (ناحیه‌ی ترکستان شرقی) تا اواخر هزاره‌ی یکم میلادی از حیث جمعیتی اروپایی‌مانند، و از حیث زبانی هندواروپایی باقی ماند. درباره‌ی نخستین مردمان استپ شرقی، که بیشترشان هنوز از حیث قومی‌زبانی شناسایی نشده‌اند بنگرید به Di Cosmo (2002a).

اما این بازارگانی تنها به وسیله‌ی سکایی‌ها و دیگر ایرانیان استپ و بازماندگان‌شان به یک نیروی اقتصادی مهم تبدیل شد. از آن‌جا که مردمان اوراسیای میانه با همه‌چیز مردمان مرزنشین دادوستد داشتند، پس با تمدن‌های اروپا، شرق نزدیک، جنوب آسیا و شرق آسیا دادوستد می‌کردند و به‌طور غیرمستقیم از خلال اورسیای میانه فرهنگ‌های پیرامونی خود را به همدیگر پیوند می‌دادند.

طی دوران شکوفایی قدرت سکایی، فرهنگ‌های دولتشهری روزگار باستان نیز به کمال خود رسیده بودند. این واقعیت که آثار فلسفی کلاسیک در زبان‌های چینی، هندی و یونانی باستان کمابیش در همان دوره تولید شدند دیرزمانی توجه پژوهندگان را به خود جلب کرده است، و این مسئله خبر از امکان قسمی تبادل ایده‌ها میان آن فرهنگ‌ها تا همان دوره می‌دهد. به این موضوع که فیلسوفانی از اوراسیای مرکزی نیز وجود داشته‌اند عموماً چندان توجهی نشده است.

امپراتوری سکایی و شبکه‌ی دادوستدشان در استپ‌های غربی شاکله‌ای برای دولت‌های هرچه قدرتمندتر بعدی در اوراسیای مرکزی پدید آوردند. افزایش ثروت و قدرت اوراسیای مرکزی، و تماس فزاینده‌شان با فرهنگ‌های پیرامونی، موجب یورش‌های دولت‌های پیرامونی‌شان شد؛ این یورش‌ها معمولاً با این ادعیه توجیه می‌شدند که نخست این مردم اوراسیای مرکزی بودند که به ایشان هجوم برده‌اند. نخستین یورش‌های شناخته‌شده از سوی دودمان چینی «چو» صورت گرفتند، دودمانی که مردم کوئی‌فنگ<sup>۲</sup> را طی دو نبرد در ۹۷۹ پیش از میلاد شکست دادند و بیش از ۱۳۰۰۰ تن را اسیر گرفتند، از جمله چهار فرمانده (که سپس اعدام شدند) و انبوهی غنایم نیز به یغما بردند.<sup>۳</sup> چینی‌ها پیایی به استپ‌های شرقی هجوم بردند، آن‌ها از آن تاریخ تا عصر مدرن هر گاه فرصتی به دست آوردند چنین کرده‌اند.<sup>۴</sup> پارسیان هخامنشی تحت فرمان‌فرمایی داریوش بلخ و سغد را تصرف کردند و سپس در حوالی ۵۱۲-۵۱۴ پیش از میلاد به دیار سکاها یورش بردند. مقدونیان و یونانیان نیز تحت فرمان اسکندر در اواخر سده‌ی چهارم پیش از میلاد به آسیای میانه یورش بردند. این دو کشورگشایی نیز پیامدهای مهمی برای فرهنگ‌های آسیای میانه داشتند.

### شکل‌گیری دولت ایرانی در اوراسیای مرکزی و در ایران

فرمانروایی ایرانیان بر اوراسیای مرکزی می‌باید پیش از حوالی ۱۶۰۰ پیش از میلاد آغاز شده باشد، زمانی که گروه دوم (B) از هندواروپاییان در میان‌رودان فرازین و اژه‌ی یونانی پدیدار شدند، و اعضای از همین گروه نیز به سوی چین و هند حرکت کردند. هرچند، نخستین شواهد کوچندگی ساده‌ی استپی به هزاره‌ی سوم پیش از میلاد برمی‌گردند، و این شواهد کمابیش با این واقعیت همخوانی دارند که استپ مورد نظر از لحاظ آب‌وهوایی برای کشاورزی گسترده مناسب نبوده است، اما بنا بر شواهد باستان‌شناختی و کهن‌ترین شواهد زبان‌شناختی و تاریخی اینک تایید شده است که سبک زندگی کوچ‌رو یا ایلپاتی از نوع روستایی و اسب‌پرور یا اسب‌سوار، به‌وسیله‌ی ایرانیان نواحی استپی در اوایل هزاره‌ی نخست پیش از میلاد توسعه یافت.<sup>۵</sup> گرچه این تاریخ از نخستین شواهد آشکار دال بر رام‌کردن اسب توسط بشر، قدیمی‌تر نیست اما شواهد چنین نشان می‌دهند که ایرانیان استپ واقعاً نخستین مردمانی بودند که سواری برای‌شان فعالیت روزمره و عادی همگانی بوده است، و نه صرفاً کاروبار تتی چند از افراد جسور یا نمایشگران و بازی‌سازان.<sup>۶</sup> به‌رغم برخی جدل‌های متخصصان شرق نزدیک، دشوار است باورکردن اینکه هندواروپاییان آخرین کسانی بودند که طرز اسب‌سواری را دریافتند، در حالی که اینان احتمالاً نخستین مردمی بودند که اسب را رام کردند و به هر روی، نخستین مردمی بودند که بنا به منابع

<sup>۱</sup> Chou

<sup>۲</sup> Kuei-fang

<sup>۳</sup> Di Cosmo (۱۹۹۹a: ۹۱۹)

<sup>۴</sup> دی کسمو جزئیات جنگ‌های صورت‌گرفته علیه تی (Ti) - که به سپید تی (Pai Ti) در غرب و سرخ تی (Ch'ih Ti) در شرق تقسیم می‌شدند - را با جزئیات شرح می‌دهد، و می‌گوید: «رذیله‌ترین جنگ‌ها علیه تی از سوی دولت سین / چین (Chin) به راه افتادند، و عزم‌شان بر ایجاد یک کارزار نابودسازی بود که سرانجام در ۵۹۴ و ۵۹۳ پیش از میلاد به وقوع پیوست و ماحصلش ویرانی چند گروه سرخ‌تی یا Ch'ih Ti بود. این حمله احتمالاً مقارن با بحران داخلی تی بود، کمابیش مداریکی دال بر وجود قحطی و اختلاف سیاسی در میان‌شان وجود دارد» (دی کسمو، ۱۹۹۹: ۹۵۱-۹۴۷). او همچنین اشاره می‌کند که تهاجم گروه سپید تی در ۵۳۰ پیش از میلاد در Ch'un-ch'iu ثبت شده است (دی کسمو ۲۰۰۲: ۹۷ و دیگرها)؛ منابع دیگر ادعا می‌کنند که گروه تی در ۵۴۱ پیش از میلاد تحت استیلای چینیان قرار گرفت. گرچه، آن گروه کماکان بر جای ماندند و گاه به گاه استقلال‌شان را به دست آوردند، و تا میانه‌ی سده سوم پیش از میلاد با چینیان در ستیز بودند (دی کسمو، ۱۹۹۹: ۹۴۸، ۹۵۱).

<sup>۵</sup> Di Cosmo (۲۰۰۲a: ۲۱-۲۴).

<sup>۶</sup> See the excellent treatment by Drews (۲۰۰۴).

شرق نزدیک می‌دانیم اسب را رام کردند. نخستین مردمانی که می‌دانیم در جنگ‌ها کمابیش منحصر بر چابک‌سوارهای کمان‌کش و تیرافکن اتکا کردند همین ایرانیان اوراسیای مرکزی بودند، که طی سده‌ها برتری‌شان در این شیوه‌ی جنگی را حفظ کردند.<sup>۱</sup>

در منابع آشوری سده‌ی نهم پیش از میلاد از پارسیان یاد شده است<sup>۲</sup>، اما نخستین گزارش‌های آشکار و دقیق تاریخی از مردمان ایرانی‌زبان در رابطه با مادها و سکایی‌هاست و به حدود یک سده بعد مربوط می‌شوند.

در اواخر سده‌ی هشت پیش از میلاد، مادها، که مردمانی ایرانی بوده‌اند، حکمرانی خود را در عرصه‌ی کوهساران البرز و شرق آن پی‌ریختند، قلمرویی که در شمال‌غرب ایران واقع می‌شود. آنها هم‌اورد اصلی آشوریان در اوایل سده هفت پیش از میلاد بودند اما در آن زمان کیمیری‌ها و سکاها به مادها یورش بردند و بر قلمرو حکمرانی مادها چیره شدند یا عملاً کنترل آن نواحی را به دست گرفتند.<sup>۳</sup>

سکایی‌ها مردمان ایرانی شمالی (یا «شرقی») بودند. بنا به هژدُت (زاده‌ی ۴۸۴ پ.م.) که عملاً از شهر اَلِیَا (در دهانه‌ی رود بوگ) و دیگر نواحی سکاییه دیدار کرده بود<sup>۴</sup>، سکاها خود را اسگُلْتی می‌نامیدند. پارسیان آنها را سَکَه<sup>۵</sup>، و آشوریان آنها را ایشکوزای یا آشکوزای می‌خواندند. همه‌ی این نام‌ها نام زیرنهمشت یکسانی را نشان می‌دهند که صورت یونانی *Scythia* [یا سیته] است، به دیگر گپ، \*اسکوسا در ایرانی شمالی، در چَم «کمان‌گیر»<sup>۶</sup>. این نام به همه‌ی مردمان ایرانی شمالی که در حد فاصل بین یونانیان در غرب و چینیان در شرق می‌زیستند مربوط می‌شود.

تصور بر این است که کیمیری‌ها، مردمان استپ‌نشین کمترشناخته‌شده، نیز ایرانی بوده‌اند؛ آنان در اواخر سده‌ی هشتم پیش از میلاد به شرق نزدیک وارد شدند، و اورارتویی‌ها را در ۷۱۴ پ.م شکست دادند. آنها سپس به دیار فریگی‌ها در غرب یورش بردند و در حوالی ۶۹۶ پ.م فرمانروایی‌شان را نابود کردند اما خود سپس‌تر از اسرهدُن شاه آشوری (فرمان‌فرمایی: حوالی ۶۸۱-۶۶۹ پ.م) شکست خوردند. گرچه کیمیری‌ها بعدها در نبرد در ۶۵۲ پ.م شاه لیدی، ژیگس لیدیایی را شکست دادند و کشتند، لیک اندکی بعد در دهه‌ی ۶۳۰ پ.م خود مغلوب سکاهاپی شدند که شاه‌شان مادیس بر ایشان فرمان می‌راند.<sup>۷</sup> بنا به هژدُت، سکاها «در تعقیب کیمیری‌ها به آسیا یورش بردند، و قدرت مادهاپی را به‌فرجام درنوردیدند که پیش از برآمدن سکاییان<sup>۸</sup> فرمان‌روایان آسیا بودند.»<sup>۹</sup> این شرح هژدُت به‌طرزی چشمگیر مشابه گزارش کشمکش‌های متعاقب و دولت‌بنیان اوراسیای مرکزی، از جمله کشاکش مردمان هسیونگ‌نو علیه مردمان \*تکوار [تخار]، هون‌ها علیه گُت‌ها، و تورک‌ها علیه آوارها است. سکاها در سرتاسر آسیای نزدیک عهد باستان درگیر جنگ‌هایی شدند، از آناتولی تا مصر، معمولاً (و چه‌بسا همیشه) در اتحاد با آشوری‌ها یا دیگران. «در میان‌رودان، سوریه، و مصر، زمان‌هایی در سده ۷ پ.م و در آغاز سده‌ی ۶ پ.م، خصوصاً در دیوارهای دفاعی شهرها، سربیکان‌های مفرغی سکایی یافته‌اند؛ پیامد مستقیم یورش‌ها و محاصره‌ها.» سربیکان‌های سکایی‌ها حتا در دیوارهای گِلی دژ اورارتویی شمالی موسوم به کارمیر-بلور [تیشبانی؛ سرخ‌تپه] نزدیک ایرون نیز به جای مانده‌اند، دژی که سکاها از بین بردند.<sup>۱۰</sup> سرانجام، مادها در حوالی ۵۸۵ پ.م سکاها را درهم‌شکستند.<sup>۱۱</sup> سکاها پی‌در پی به جانب شمال پس نشستند.

<sup>۱</sup> مخالف‌خوانی‌ها در این مورد شدیداً جای چون‌وچرا و تردید باقی‌گذارده‌اند. هرچند، کار باستان‌شناختی بیشتر برای رفع مشکل دوره‌بندی رشد جنگ مبتنی بر سواران در اوراسیای مرکزی لازم است.

<sup>۲</sup> نخستین ارجاع تاریخی آشکار به ایرانیان «در سده‌ی نهم پیش از میلاد صورت پذیرفت وقتی در ۸۳۵ پ.م. شاه آشوری شلمانسر احترام و هدیه‌ی بیست‌هفت ایلبات پُرشوش را به دست می‌آورد، که به باور عموم کارشناسان، اشاره به پارسیان است» (EIEC ۳۱۱). نخستین ارجاعات بالقوه به هندوایرانیان در گزارش‌های چینی شانگ (Shang) درباره‌ی جنگ‌های‌شان با مردم چیانگ (Ch'iang) و در ارجاع‌های‌شان به چینی‌های چو و هم‌پیمانان چیانگ ایشان است. گرچه نام Ch'iang/Chiang می‌تواند آوانویسی یک واژه‌ی تُخاری باشد (نک به افزودی B)، لیک می‌تواند عنوان مقوله‌ای فراگیر برای خارجی‌ها یا بیگانگان ماهر در زمینه‌ی اراهه‌های جنگی نیز باشد. قدمت و ارتباط با اراهه‌ها هم خبر از این می‌دهد که آنان هندواروپایی و احتمالاً از گروه B بودند، که یعنی نام ایرانیان را از قلم می‌اندازد.

<sup>۳</sup> درباره‌ی مردمان کیمیری بنا به شرح هژدُت بنگرید به پانویس ۵۰.

<sup>۴</sup> Rolle (۱۹۸۹: ۱۲-۱۳).

<sup>۵</sup> Saka

<sup>۶</sup> نهایتاً برگرفته از پیشاهندواروپایی \*اسکودو، در چَم «تیرانداز» (نک. Szemerényi ۱۹۸۰: ۱۷، ۲۱)؛ نک. پیوست B.

<sup>۷</sup> در گزارش هردت نام او به این صورت آمده است: Μαδύης (زاممداری: ۶۴۵-۶۱۵ پ.م؟) پس Πωτοθύης (بارتانوآ، زمامداری: ۶۷۵-۶۴۵ پ.م).

<sup>۸</sup> Scythian

<sup>۹</sup> Melyukova (۱۹۹۰: ۱۰۰). One Scythian alliance with the Assyrians is known in some detail; see Rolle (۱۹۸۹: ۷۱-۷۲).

<sup>۱۰</sup> Melyukova (۱۹۹۰: ۱۰۰). One Scythian alliance with the Assyrians is known in some detail; see Rolle (۱۹۸۹: ۷۱-۷۲).

<sup>۱۱</sup> Szemerényi (۱۹۸۰: ۶).

سپس تر مادها به بابلی‌ها پیوستند تا در هجومی موفق به آشوریان امپراتوری آشوری را درهم‌شکنند. کمی پیش از ۵۸۵ پ.م، مادها بقایای دولت اورارتویی را تا سرحدات شمال غرب‌شان درهم کوفتند و قلمروی خود را تا آناتولی غربی و شمال سوریه گستراندند<sup>۱</sup>، اما آنها نیز به‌نوبه‌ی خود در ۵۵۳ یا ۵۵۰ رویاروی پیشوای پارسی، کورش بزرگ (زمامداری: ۵۳۰-۵۵۹ پ.م) از پا درآمدند، کسی که تمام قلمروی تحت نفوذ مادی‌ها را گرفت و به قلمروی خود افزود، و نیز، امپراتوری ایرانی را پی ریخت.<sup>۲</sup> پارسیان تحت فرمان کورش تمامی ایران و آناتولی را گرفتند و در ۵۳۹ پ.م به بابلیان یورش بردند، آنها را شکست دادند و تمام شرق نزدیک را به جز مصر و سرزمین عرب به امپراتوری خود منضم کردند. سپس کورش به آسیای میانه حمله برد، و آنجا در نبرد در ۵۳۰ یا ۵۲۹ پ.م رویاروی ماساژت‌ها صف‌آرایی کرد که مردمان ایرانی شمالی بودند؛ شهبانوی ماساژت‌ها بنا به رسم مردم استپ از جمجمه‌ی او یک نشان افتخار ساخت.<sup>۳</sup>

### استپ غربی: سکاها و سَرَم‌ها

کیمری‌ها که به گفته‌ی یونانیان پیش از سکاها باشند<sup>۴</sup> استپ پونتوس بودند؛ از کیمریان در منابع شرق نزدیک، پیش از سکاها و در دوره‌ی سکاها یاد شده اما از این منابع کم بگذریم که شناخته شده‌اند. سکاها پس از شکست از مادها به استپ‌های قفقاز شمالی عقب‌نشینی کردند. سکاها توانستند از مادها، اورارتویی‌ها، آشوریان، و دیگر مردمان خاورمیانه‌ی روزگار باستان ثروت بسیار، و دانش لازم درباره‌ی تک‌سالاری مطلقه، و تجربه‌ی جنگ را کسب کنند، سکاها از مهارت‌های‌شان برای چیرگی بر مردمان آن سرزمین‌ها - از جمله برای چیرگی بر خویشاوندان ایرانی‌شان - استفاده کردند و یک امپراتوری را بر پا کردند که به‌زودی در سرتاسر استپ غربی فراسوی دریای سیاه، از قفقاز به سوی غرب تا رود دانوب گسترش یافت. پاره‌ی غربی این قلمرو سرزمین‌های کشاورزی‌بنیانی را شامل می‌شد که تراکیایی‌ها<sup>۵</sup> در آن به کشت‌وکار مشغول بودند.

بنا به هردت، سکاها از پایگاه‌شان در استپ شبکه‌ی دادوستد دورودرازی را گسترش دادند که پیشاپیش در همان استپ شکل گرفته بود. آنها پی بردند که یونانیان ساکن شهرهای آباد بر کرانه‌ی دریای سیاه - و تا دورترین نقاط یونان - هزینه‌ی دریافت غلات از سکاها را با طلا می‌دهند، پس سکاها کسب‌وکاری بسیار سودآور را به راه انداختند.<sup>۶</sup> میل سکاها به دست‌سازهای مجلل و باشکوه، خاصه از جنس طلا، سریعاً رشد کرد. گورهای شاهانه‌ی سکایی مملو از گنجینه‌های زرین خوش‌ساخت به شکل حیوانات و به سبک سکاها هستند، و برخی‌شان که از چنگ گنج‌یابان جان به در برده‌اند اینک مایه‌ی فخر و شکوه یادگاه‌های روسیه و اکراین‌اند. زیرا زر در نواحی زیست‌بوم یا نواحی بودوباش سکاها وجود نداشت و سراسر از بیرون قلمروشان وارد می‌شد، اغلب از فواصل دور، از جمله حتی از کوهستان‌های آلتایی، چنانکه کاوش‌های باستان‌شناختی معلوم کرده‌اند.<sup>۷</sup> در نتیجه، این مسیر ویژه‌ی طلا بخش قابل‌توجهی از جریان اولیه‌ی دادوستد فراقاره‌ای شرق-غرب را بر ساخته بود.

چنانکه گفتیم، کردوکار سیاسی اجتماعی سکاها شامل گروهان سوغندخوردی می‌شد که قربانی‌گری آئینی آشکارشان در یک مورد از سوی هردت توصیف شده و این توصیف به‌وسیله‌ی کاوش‌های باستان‌شناختی تا حدی تأیید شده است.<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup> Van de Mierop (۲۰۰۴: ۲۵۴-۲۵۷).

<sup>۲</sup> برخلاف مادها، که ظاهراً هیچ نظام نوشتاری خاص زبان خود پدید نیاوردند یا بایگانی خاصی شامل دیگر زبان‌ها را حفظ نکردند، پارسیان از زبان آرامی امپراتوریایی (یک زبان ادبی سامی) و نیز از زبان ایلامی (زبان محلی دیگری در شرق نزدیک) بهره بردند. هخامنشیان تحت حاکمیت داریوش، یک نظام نوشتاری مبتنی بر خط میخی الفبایی را برای زبان‌شان بسط دادند، که همانا پارسی باستان است، و از همین زبان برای سنگ‌نوشته‌های یادمانی‌شان بهره بردند. این زبان ایرانی غربی متفاوت از نخستین زبان شناخته‌شده‌ی ایرانی (یعنی زبان اوستایی) است، که عملاً مکان یا زمانش را نمی‌توان تعیین کرد اما به‌طرزی نظرگیر به سنسکریت ودایی شباهت دارد. نک. پیوست A.

<sup>۳</sup> Rolle (۱۹۸۹: ۹۶).

<sup>۴</sup> Thracians

<sup>۵</sup> استرابو درباره‌ی حاصلخیزی زمین‌های زیر کشت سکایی‌های کشتگر (گرجیان) و میزان شگفت‌آوری از غلات که طی دوران قحطی بزرگ در یونان (حدود ۳۶۰ پ.م) با کشتی به آنجا وارد کردند سخن رانده است. استرابو از واردات ماهی نمک‌سود شده از مائوتیس (دریای آژف) نیز یاد کرده است (جونز، ۱۹۲۴: ۲۴۲-۲۴۳).

<sup>۶</sup> Rolle (۱۹۸۹: ۵۲-۵۳).

<sup>۷</sup> تیلور (۲۰۰۳) درباره‌ی تومولوسی در سکاها می‌گوید، «اخیراً کاوش دوباره و تحلیل مربوط به آن وجود آئین‌های پیچیده در پیرامون و لبه‌ی تل پیش‌گفته را ثابت می‌کنند، و نیز نشان‌گر وجود یک گور دیگر (شماره‌ی ۱/۸۴) و تمرکز استخوان‌های اسب هستند و این موضوع را احتمالاً باید در پیوند با مناسک نهایی فروستن (یا گنجاندن) در نظر گرفت که آشکارا در کتاب هردت نیز آمده است.»

بنا به هردت، امپراتوری سکایی متشکل از چند گروه از مردمان بود، و او درباره‌ی هر کدامشان گزارش‌هایی خاص داده است.<sup>۱</sup> اسطوره‌ی خاستگاه ملی که هردت نقل می‌کند در صدر شرح تقسیم‌بندی سکاها به سه شاخه‌ی اصلی برمی‌آید:<sup>۲</sup>

پس در این دیار که سپس تریبابان گشت مردی سربرآورد نامش تارگی تائوس. در سخن است که پدرومادر وی همانا زئوس [ایزد آسمان] و دُختِ رود بوریس تسس [دنیپر کنونی] بوده‌اند. چنین باشد تخمه‌ی تارگی تائوس؛ و او را سه پور بودی، لیپُ‌خائیس، آرپُ‌خائیس، و \*سگُلُ‌خائیس،<sup>۳</sup> که کهنتر از دو دیگر بود. چنان‌که راویان آورده‌اند، به روزگار فرمان‌فرمایی ایشان از آسمان سازوبرگ‌هایی به خاک سکائییه فروفتادند، جملگی از زر ناب، و این‌ها بودند: یکی خیش و یک پالهنگ و یکی خونگر [خنجر]، و پیاله‌ای بهر نوش‌خواری.<sup>۴</sup> مهین‌فرزند، به دیدن این‌ها بر آن شد تا آن‌ها را برگیرد و پس روان به نزدیک‌شان شد؛ لیک همین‌که او پیش رفت زر بگداخت و گر گرفت، و او از برگرفتن‌شان چشم پوشید؛ آنگاه پور میانی گامی پیش نهاد و دگر باره هرآنچه زر بود داغ و آتشین گشت؛ وقتی این دو تن از زر سوزان و شعله‌ور کناره گرفتند، سرانجام جوان‌ترین پور پیش آمد، و به آمدنش آتش سرد گشت و خموش؛ پس او زرساخته‌ها برگرفت و به خانه برد. این چنین برادران بزرگ‌تر دیدند که داستان از چه قرار است، پس همه‌ی قدرت شاهانه را به جوان‌ترین برادر دادند.<sup>۵</sup>

گفته‌اند که لیپُ‌خائیس پدر دودمانی سکایی به نام آئوچاته بود؛ آرپُ‌خائیس، برادر میانی، از میان این دودمان‌ها برخاست؛ کتیری و ترسپین‌ها؛ جوان‌ترین، که شاه بود، از میان دودمانی سربرآورد که پرتکه خوانند. این سه با هم سگُلُتی نام دارند به پیروی از شاه‌شان \*سگُلُ‌خائیس؛ یونانیان نام «سیتی‌ها [سکایی‌ها]» به اینان داده‌اند.<sup>۶</sup>

بی‌گمان شرح هردت بر آن چهار شیء بنا بر آنچه در متن‌اش آمده نادرست است. به‌رغم اینکه جوان‌ترین پسر آن اشیای زرین را مال خود می‌کند، چهار شیء آشکارا با چهار دسته مردمانی تناظر دارد که سپس تر به سه پسر تقسیم می‌شوند. آن اقلام چهار گانه همچنین با پیشه‌های چهار دسته مردمان سکایی تناظر دارد که در متن خود هردت نیز از ایشان یاد شده: خیش [گاواهن] برای سکاییانی که در کار شخم‌زدن‌اند، پالهنگ [یوغ] برای کشاورزان یا کدیوران؛ خونگر [خنجر، شمشیر] برای سکاییان شاهوار؛ و می‌ماند جام نوش‌خواری برای سکاییان کوچ‌رو.<sup>۷</sup>

هردت و تمامی منابع دیگر استدلال می‌کنند که ملت به‌منزله‌ی یک کل تحت حکمرانی سکاها‌ی شاهی [سکاشاهان] بود، جنگجویانی که بیشتر ثروت‌ها را در اختیار داشتند. آن‌ها «بزرگترین و دلاورترین ایلیات‌های سکایی» بودند، و «دیگر ایلیات‌ها را به چشم تابع<sup>۸</sup> خود می‌دیدند.» پس از آن‌ها [مادون آن‌ها] سکاها‌ی کوچ‌رو بودند، که احتمالاً فقط کوچندگان‌ی بدون وابستگی به دودمان شاهی بودند؛ کشاورزانی که از سوی یونانی‌ها بَرِیس‌تیت [بورِیستنس] خوانده می‌شدند؛ و سپس سکاها‌ی شخم‌زن، کشاورزانی که دانه‌های غلات را نه برای استفاده‌ی خود بل برای فروش رشد می‌دادند.<sup>۹</sup> گرچه هردت جا و مکان این مردمان در قلمروی سکایی را توصیف کرده، اما این توصیف معتبر و محرز نیست، بلکه ناحیه‌ی کریمه و غرب آن (جنوب اکراین)، که خاکش تا امروز هم حاصلخیز مانده، ابتدا توسط کشاورزان سکایی سنخ شخم‌زن اشغال شد در حالی‌که پاره‌ی شرقی که هنوز هم بیشتر چراگاه و چمن‌زارهای باز را دربردارد، در تسخیر سکاها‌ی کوچ‌رو و روستایی اشغال بود.

<sup>۱</sup> یا ملت‌ها؛ برای مطالعه درباب این اصطلاح‌شناسی بنگرید به یادداشت ۴۶ در پیش‌درآمد همین کتاب.

<sup>۲</sup> Godley ۱۹۷۲: ۲۰۲-۲۰۵; cf. Rawlinson (۱۹۹۲: ۲۹۶-۲۹۷).

<sup>۳</sup> این نام در متن دریافت‌شده چنین آمده: کُلُ‌خائیس [Coloxais]; نک به پیوست B.

<sup>۴</sup> گادلی در اینجا از معادل «قمقمه [فلاسک، تنگ یا بطری بغلی]» استفاده کرده؛ من به‌جای‌اش از ترجمه‌ی متداول‌تر «پیاله/جام» بهره برده‌ام.

<sup>۵</sup> نک. به بحث درباره‌ی این اسطوره در پیش‌درآمد کتاب.

<sup>۶</sup> این قطعه موجب سردرگمی زیادی درباره‌ی نام و هویت سکاییان گشته است؛ نک. به پیوست B.

<sup>۷</sup> لیگران با ارجاع به امیل بنونیست می‌گویند، «»

<sup>۸</sup> از منظری تبارشناختی و زبانی، به نظر می‌رسد واژه‌ی slave در اینجا به معنی «بنده»، همان‌بندگ، یعنی تابع یا پیرو، نه بنده/برده در فاهمه‌ی امروزی. خود نویسنده در ادامه در بانویسی به امکان سوء برداشت مخاطب انگلیسی‌زبان اشاره می‌کند. همچنین بنگرید به نشست با عنوان «مفهوم مردم در گفت‌وگوهای ایرانی»، خاصه سخنرانی‌های نیره دلیر (که در آن به این مفهوم اشاره کرده) و نیز سخنرانی روشنگر فرزانه گشتاسپ در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۲۸ فروردین ۱۴۰۳ (مترجم).

وانگهی، هردت شمار زیادی از دیگر مردمان، سکاییان، نیمه‌سکاییان، و غیرسکاییان را توصیف کرده که در قلمروی سکاها می‌زیستند، از جمله، مردمانی موسوم به کالیپد<sup>۱</sup> یا یونانیان سکا، و در فرادست آنها ایلیاتی دیگر موسوم به آلاژن‌ها<sup>۲</sup>؛ این دو جمعیت گرچه در دیگر جنبه‌ها چون سکایی‌ها بودند، اما بذری می‌کاشتند و غلات و انواع پیازها و سیر و انواع حبوبات به‌ویژه خانواده‌ی عدس و ارزن خوراک‌شان بود. در بالادست آلاژن‌ها برزیگران یا کشتگرهای سکایی می‌زیستند، که غله کشت می‌کردند اما نه برای خوردن بل برای فروختن؛ در شمال موقعیت این دسته هم نیوری‌ها<sup>۳</sup> بودوایش داشتند؛ در شمال موقعیت اینان نیز تا جاییکه می‌دانیم مسکون نبوده است.<sup>۴</sup> مطالعات باستان‌شناختی خبر از این می‌دهند که برخی از این مردمان و احتمالاً سایر مردمان ساکن قلمروی سکایی از لحاظ فرهنگی نه ایرانی بل تراکیایی [تراسیایی] بودند، و شاید به زبان تراکیایی یا دیگر زبان‌های غیرایرانی سخن می‌گفتند [بنگرید به تصویر نقشه‌ی انتهای مقاله (افزوده‌ی مترجم به متن)].

به‌رغم این پیچیدگی عینی، از لحاظ نظری اما جامعه‌ی سکایی بخش می‌شد به چهار گروه از مردمان، افزون بر شخص فرمان‌فرما: چنین بود سامان‌یابی آرمانی و سنخ‌نمای دولت‌های ارواسیای مرکزی دست‌کم تا امپراتوری مغول. شایان گفتن است که در این سامانه، مردمان چیره سایر گروه‌ها را چون «تابع یا پیرو» در نظر می‌گرفتند.<sup>۵</sup> این نظرگاه را در میان دیگر مردمانی که سپس‌تر در اوراسیای مرکزی سکونت داشتند نیز می‌توان دید.

هردت سکاها را «کوچندگان محض» وصف می‌کند<sup>۶</sup>:

می‌ستایم سکاییان را، لیک نه به‌تمامی، بل در این مهم‌ترین موضوعات؛ که ایشان چنان با تدبیر و مجهزند که کس نتواند بدیشان یورش برد و توان گریختن‌اش باشد، و گر ایشان خود نخواهند هیچ‌کس نتواند ایشان را بیابد. چه وقتی چنین کسان را نه شهری باشد و نه دژی و بارویی، بل جمله خانه‌به‌دوشان و کمان‌گیرانی چابک‌سوار باشند، و نه با شخم‌زدن خاک بل با دام‌چرانی و جابه‌جا کردن منزل و باروبنه بر گردونه‌ها و ارابه‌ها زیند<sup>۷</sup>، پس چگونه شکست‌ناپذیر و کناره‌جو [دیریاب] نبوند؟ این نوآوری ایشان در سرزمینی رخ داده که درخور آماج ایشان است و رودهایی دارد که هم‌پیمان ایشان‌اند؛ زیرا کشور ایشان هموار و پوشیده از علف و پرآب است و شمار رودهای روان‌اش کم از آبراهه‌های مصر نباشد.

گزارش هردت کهن‌ترین روایت بازمانده از مردمان کوچنده‌ی اوراسیای مرکزی در میان منابع موجود است، اما همین شرح هم عناصری از کلیشه‌های گمراه‌کننده دارد که توارخ مربوط به اوراسیای مرکزی را تا همین امروز به تسخیر خود درآورده‌اند. هردت چون سایر مولفان هم‌روزگار و پس از خود که درباره‌ی فرهنگ‌های پیرامونی‌شان چیزی نوشتند، مسحور کوچندگی ایلیاتی‌ها بود. او درباره‌ی کشاورزی گسترده‌ی جاری در قلمروی سکاها چندان سخن نمی‌گوید. او همچنین درمی‌ماند در شرح اینکه چرا سکاها شهرهایی را که او درباره‌شان اظهار نظر کرده دارا بوده‌اند، خاصه شهر گلون [گلوئوس در یونانی]<sup>۸</sup>، که در لبه‌ی شمالی استپ در قلمروی سکاها بودینی<sup>۹</sup> قرار داشت؛ بودینی‌ها یکی از بسیار «ملت‌های سکایی» مورد توصیف هردت هستند:

<sup>۱</sup> The Callipedae

<sup>۲</sup> The Alazones

<sup>۳</sup> The Neuri

<sup>۴</sup> Godley (۱۹۷۲: ۲۱۶-۲۱۹); cf. Rawlinson (۱۹۹۲: ۳۰۲).

<sup>۵</sup> اصطلاح slave به صورت منفرد برای آن مناسبات و جامعه‌ای که دارای یکجور سلسله‌مراتب پیچیده بود درخور نیست چه این لفظ [امروزه] مملو از دلالت‌های ضمنی مربوط به اوایل دوران مدرن [چون برده‌داری] است و این درحالی‌ست که بیشتر اعضای آن سلسله‌مراتب باستانی از منظر سخن‌وران انگلیسی‌زبان معاصر slave یا برده به شمار نمی‌روند.

<sup>۶</sup> Godley (۱۹۷۲: ۲۴۱-۲۴۲); cf. Rawlinson (۱۹۹۲: ۳۱۴-۳۱۵).

<sup>۷</sup> استرابو (Jones ۱۹۲۴: ۲۲۲-۲۲۳، ۲۴۲-۲۴۳) سپس می‌گوید «چادر ارابه‌هایی که محل بودوایش اینان بودند از جنس نمد» بوده. آنها شمار زیادی از این چادرها داشتند؛ سکایی‌هایی که فقط یک ارابه و چادر نمدی داشتند تنگ‌دست شمرده می‌شدند؛ یک سکایی توانگر حدوداً هشت ارابه در اختیار داشت. این ارابه‌ها اغلب توسط نره‌گاوان کشیده می‌شدند و با سرعت کم این حیوانات چراگر حرکت می‌کردند. برای مطالعه‌ی بحث‌های بیشتر و تصویرهای کاوش‌های باستان‌شناختی که مدل‌های سفالین و مرمت‌شده‌ای از این ارابه‌های چادرپوش هستن (احتمالاً یکجور اسباب‌بازی) بنگرید به Rolle, ۱۹۸۹: ۱۱۵-۱۱۴. استرابو همچنین تأکید دارد که کوچندگان با شیر و گوشت و پنبی‌ری سر می‌کردند که از دام‌های‌شان به دست می‌آمد، و از اینرو با رمه‌شان «گاه به گاه به جاهایی می‌رفتند که سبزه‌زار و چمن داشتند.» استرابو آشکارا اشاره دارد که گرچه این کوچندگان توان جنگ‌آورانه‌ای داشتند اما اساساً آشتی‌جو و آرام بودند و تنها زمانی می‌جنگیدند که کاملاً ضرورت داشت. بنگرید به پیش‌درآمد کتاب.

<sup>۸</sup> Gelonus

<sup>۹</sup> The Budini

مردمان بودینی خود ملتی بزرگ و پرشمارند؛ چشمان همه‌شان بس روشن است و سرخ‌موی‌اند. شهری دارند تمام‌چوبین، نامش گلونوس. دیوارهای این شهر در هر سوی به بلندای سی فرلانگ<sup>۱</sup> باشد؛ دیواری ست بلند و تمام‌چوب؛ جمله خانه‌های شهر نیز از چوب‌اند، و نیز نیایشگاه‌های‌شان؛ چه در میان ایشان معابد ایزدان یونانی نیز باشند، که به رسم یونانی آرایش یافته‌اند با نقوش و قربان‌گاه‌ها و زیارتگاه‌هایی از جنس چوب؛ و ایشان هر دو سال یک‌بار ستاینده‌ی دیونیسوس‌اند به جشن‌ها و بزم‌هایی. زیرا اهالی گلون خاستگاه و اصل یونانی دارند، و بندرهای بازرگانی‌شان را ترک گفته‌اند و میان بودینی‌ها رحل اقامت گزیده‌اند؛ و ایشان به زبانی سخن رانند که نیمی یونانی باشد و نیمی سکایی. لیک مردمان بودینی خود به زبان مردم گلون سخن نگویند و شیوه‌ی زیستن‌شان همسان نباشد. مردم بودینی بومیان این دیارند؛ اینان کوچ‌رو باشند، و تنها مردمی در این پهنه‌ها که جوز صنوبر می‌خورند؛ گلونی‌ها شخم‌زن خاک‌اند، غله خوراک ایشان است و باغ‌ها دارند؛ آنان را و بودینی‌ها را سراسر فرق باشد از حیث شکل و پیچیدگی. با این همه، یونانیان مردم بودینی را نیز گلونی خوانند؛ لیک این نادرست بود. تمام کشور اینان پوشیده از درخت باشد و از همه‌گونه چوب نیز در آن یافت شود؛ در ژرفای این جنگل‌ها دریاچه‌ای بزرگ و عریض هست و باتلاقی در احاطه‌ی نزار؛ کسانی در این زیست‌بوم سمورهای آبی و سگ‌های آبی گرفته‌اند.<sup>۲</sup>

شهر گلون، یا شهری کمابیش دقیقاً شبیه آن، به‌دست باستان‌شناسان در بلسک (بیلسک)<sup>۳</sup> شناسایی و کاوش شد، که جایی است در پهنه‌ی شمالی استپ. وجود زیستگاهی به مساحت چهل کیلومتر، و «استحکاماتی مرتفع با چشم‌انداز وسیع» [به بلندای حدود ۲۰.۵ مایل]<sup>۴</sup> و گستره‌ی قابل توجه محوطه نشانگر جایی است با اهمیت بسیار. از لحاظ استراتژیک، گلون در سرحدات استپ و استپ جنگلی واقع شده، و می‌توانست دادوستد شمال-جنوب تسلط داشته باشد. وجود کارگاه‌های ساخت اشیای مختلف، و میزان زیاد سفالینه‌های وارداتی از یونان، که قدمت‌شان به حدود سده‌ی ۵ تا ۴ پیش از میلاد برمی‌گردد، خبر از واقعیات استراتژیک این جایگاه می‌دهند.<sup>۵</sup>

توجه ایرانیان و یونانیان بی‌گمان به رونق اقتصادی سکاییان جلب شده بود، و نه صرفاً به قابلیت‌های نظامی‌شان، قابلیت‌هایی که آشکارا دلیل خوبی بود برای اینکه به سکاها یورش نبرند. بنا به ادعای هردت، انتقام‌جویی انگیزه‌ی داریوش هخامنشی برای توجه‌کردن به چیرگی بر دیار سکاییان نبود، بل او باور داشت که دیار سکاها ارزش چیرگی یافتن دارد.

داریوش (فرمان‌فرمایی: ۵۲۱-۴۸۶ پم) تاج‌وتخت شاهی را طی جنگ داخلی میان جانشین کورش، کمبوجیه و برادرش به چنگ آورد. او به طرز عالی مرزهای شاهنشاهی هخامنشی را تا مصر در جنوب‌غرب، تا هند در جنوب‌شرق، و تا آسیای میانه در شمال‌شرق گسترش داد. او در شمال با مقاومت ایرانیان استپ‌نشین - سکه‌ها و اسکیت‌ها [همان سیت‌ها یا سکاییان]<sup>۶</sup> - و در غرب یا یونانیان مواجه شد. پیش از شکست دادن سکه‌ها یا «اسکیت‌های آسیایی» و اسیرکردن شاه‌شان، اسکوکا در ۵۲۰-۵۱۹ پم<sup>۷</sup>، داریوش برخلاف پیشنهاد مشاورانش بر آن شد تا به دیار سکاها، منزلگاه سکاییان اروپایی، یورش برد و آنجا را تابع خود کند. داریوش دست به تدارکاتی زد؛ به دستور او پلی از زورق‌ها از بُسُتر تا تراک [تراس/تراکیه] ساختند و او به توابع یونانی ایونی‌اش فرمان داد تا به رود دانوب قایق‌رانی کنند و در بالادست رود به نقطه‌ای برسند که دهانه‌ها از هم جدا شده‌اند، و این دهانه‌ها (میان آسیا و اروپا) را به هم متصل کنند.

بنا به هردت، در ۵۱۳-۵۱۲ پم داریوش لشکرکشی ارتشی بزرگ را سازماندهی کرد، سپاهی متشکل از هفتصدهزار مرد نیرومند؛ از بُسُفر به تراس [تراکیا]، که به محض ورودش آنجا را به زیر رکاب خود کشید، تا که سپس‌تر به رود دانوب رسید.<sup>۸</sup> آنگاه داریوش و ارتش‌اش از دانوب گذشتند و به سوی شرق به سمت دیار سکاییان تاختند؛ او به نیروهای هم‌پیمان ایونی خود فرمان داد که تا بازگشت او و نیروهایش از پل نگهداری کنند. ایرانیان

<sup>۱</sup> یکان سنجش فاصله/مسافت، یک فرلانگ = حدود ۲۰۱ متر (مترجم).

<sup>۲</sup> Godley (۱۹۷۲: ۳۰۸-۳۰۹); cf. Rawlinson (۱۹۹۲: ۳۳۹). For Godley's "ruddy" (referring to the Budini's hair).

<sup>۳</sup> Belsk (Bilsk)

<sup>۴</sup> Rolle (۱۹۸۹: ۱۱۹).

<sup>۵</sup> Taylor (۲۰۰۳); cf. Rolle (۱۹۸۹: ۱۱۷-۱۲۲) on this and other Scythian urban sites.

<sup>۶</sup> ایرانیان کهن همه‌ی مردمان ایرانی شمالی را سکایی یا سکا یا سگه می‌خواندند (نک. پوست B). دانش‌پژوهان مدرن اما بیشتر از نام سکه/سکا [Saka] برای اشاره به ایرانیان استپ‌های شرقی و حوزة آبریز تاریم استفاده می‌کنند [و از Scythian برای اشاره به ایرانیان شمال‌غربی]. من نیز از همین روال پیروی کرده‌ام.

<sup>۷</sup> Rolle (۱۹۸۹: ۷).

<sup>۸</sup> تاریخ دقیق رویارویی‌ها و نام‌های کارزارها هنوز موضوع بحث و مناقشه‌اند. برای نمونه، بنا به ملیوکوا (۱۹۹۰: ۱۰۱)، ایرانیان از رود دانوب گذشتند و به قلمروی سرما وارد شدند اما این نکته با نظر به گزارش هردت نامحتمل می‌نماید.



در پهنه‌ی استپ‌های تهی به تعقیب سکیان پرداختند و جویای نبرد بودند لیک سکیان از فن جنگ چریکی اوراسیای مرکزی و کلاسیک خاص خود بهره می‌بردند: حمله‌ی انحرافی [نمایشی] و عقب‌نشینی [یورش و گریز]<sup>۱</sup>. همین ایرانیان را واداشت تا هرچه بیشتر به دل سرزمین‌های سکیان [استپ‌ها] بزنند؛ ایرانیان در آنجا نه شهری برای تصرف یافتند نه هیچ اقلامی برای غنیمت گرفتن. داریوش از سر ناچاری پیامی برای فرمانروای سکیان، ایدان‌تیرسوس<sup>۲</sup> فرستاد، و از او خواست که یا بماند [و دست از گریز بردارد] و بجنگد، یا اینکه شکست را بپذیرد. لیک آن سکاگرد - به روایت هردت - چنین به داریوش شاه پاسخ داد:

پس پاسخ با من است، ای پارسی [ایرانی]: هرگز از سر ترس از برابر کسی نگریده‌ام، اینک نیز از برابر تو نمی‌گریزم؛ آنچه کرده‌ام نه کاریست نو و نه چیزی جز آنچه به روزگار صلح می‌کنم. نیز خواهم گفت کز چه رو با تو رویاروی نمی‌کنم. چه، ما سکیان نه شهری داریم و نه زمین کشاورزی، که شاید سبب شوند زودتر در نبردی بر سر آن‌ها در برابرت صف‌آرایی کنیم، از ترس اینکه یکی به تسخیرت درآید و دیگری از میان رود. حال اگر چیزی جز نبرد رویاروی مرادت نباشد، گورهای پدرانمان که هست؛ پیش آی، آن‌ها را بیاب و به‌آسانی ویران کن؛ و آنگاه خواهی دانست که آیا ما بر سر آن گورها با شما به پیکار خواهیم خواست یا نه. ما تا آن زمان با شما نخواهیم جنگید مگر آن‌که جنگ را نکو و بایسته بیانگاریم.<sup>۳</sup>

با این پیام، داریوش پس نشست. او در مسیر پیشروی به دیار سکاکیه چند دژ بنا کرد. عملاً آنچه او کرد هیچ نبود مگر تقویت بیشتر اعتبار سکاها به‌منزله‌ی یک ملت جنگاور بزرگ.

جنگ‌های داریوش و جانشینان‌اش رویاروی یونانیان تا زمان برآمدن شهریار مقدونی، اسکندر، ادامه یافت. اسکندر پس از چیرگی بر شام و مصر، در ۳۳۴ پ‌م روی به سوی امپراتوری ایرانیان کرد. او سرانجام داریوش سوم (فرمان‌فرمایی: ۳۳۶-۳۳۱ پ‌م) را شکست داد و پس از مرگ داریوش در آسیای میانه، اسکندر خود را امپراتور ایرانیان خواند. او تمامی سرزمین‌های ایرانی، از جمله بلخ و سغد را فتح کرد. اسکندر برای تحکیم کنترلش بر ناحیه‌ی آسیای میانه، در ۳۲۷ پ‌م با رکسانا، دختر اشراف‌زاده‌ی بلخی، ازدواج کرد. به نظر نمی‌رسد اسکندر نقشه‌ی یورش به سکیان را در سر پروراند باشد، شاید به سبب دشواری‌های نظامی خاص این لشکرکشی. سپاه اسکندر عمدتاً شامل سربازان پیاده‌نظام آموزش‌دیده‌ی مقدونی و یونانی بود، که چیرگی بر آرایش رزمی این لشکر موسوم به فالانکس [صفوف درهم‌فشرده سربازان] برای هر هم‌آوردی دشوار بود، اما نیروهای سواره‌نظام او اندک بودند. تنها راه شکست دادن یک ملت کوچ‌چرو و کاملاً متحرک استفاده از سواره‌نظامی بود کامل و به سبک کوچ‌چرو. اما نیروهای محدود سواره‌نظام او نمی‌توانستند پیکارهای ارتش ایلیاتی گسترده را در قلمروی خود کوچندگان تاب آورند. به‌رغم برتری بی‌چون‌وچرای سواره‌نظام اسکندر در هجوم از جناحین در نبردهای خاور نزدیک یکجانشین، اما در مورد سکاها او با همان مشکلی مواجه می‌شد که داریوش در برابر خود دیده بود.

جانشینان سکاکی‌ها، سرم‌ها [سرم‌ها؛ سرم صورت دیگر «سلم» پور فریدون]<sup>۴</sup> (به یونانی: Σαυρομάται؛ سائوروماتی‌ها/ساروماتی‌ها)، به یک زبان ایرانی شمالی نزدیک به سکاکی سخن می‌گفتند. آنها به‌خاطر اهمیت زنان در کل، و خاصه به‌خاطر وجود زنانی جنگاور در سپاهشان پرآوازه بودند. بنا به هردت این زنان را در زبان سکاکی اُپُرِپَته<sup>۵</sup> می‌نامیدند، که یعنی «مردگش»<sup>۶</sup>. جایگاه ناممومول زنان نزد سرم‌ها، به‌طریقی چشمگیر متفاوت از فرهنگ‌های مردم‌محور یونانی و سکاکی بود، و این مورد توجه هردت قرار گرفته بود و این تفاوت به‌لطف کاوش‌های باستان‌شناختی دقیقاً تأیید شده است. گرچه روایت هردت درباره‌ی خاستگاه و تخمه‌ی سرم‌ها به‌عنوان پیامد آمیزش پسران سکاکی و زنان همه‌زنی [آماژنی] تنها یک داستان

<sup>۱</sup> اینک دانسته شده است که سکیان و دیگر مردمان استپ‌های اوراسیای مرکزی در نبردها زره‌پوش بودند. هم در منابع نوشتاری و هم در شواهد باستان‌شناختی به این موضوع گواهی داده می‌شود. برای مطالعه‌ی بحث‌هایی درباره‌ی جوشن‌های سکاکی و دیدن تصاویر مربوطه، بنگرید به Rolle, ۱۹۸۹.

<sup>۲</sup> Idanthysus

<sup>۳</sup> Godley (۱۹۷۲: ۳۲۶-۳۲۸); cf. Rawlinson (۱۹۹۲: ۳۴۶-۳۴۷).

<sup>۴</sup> در اصل، جمع‌بستن سرمت به صورت سرمتی‌ها یا سرمتیا نادرست است، چه «ت» در «سرم‌ت» خود پسوند جمع‌ساز است. (مترجم)

<sup>۵</sup> Oiorpata

<sup>۶</sup> بنا به شرح گادلی در Godley, ۱۹۷۲, ۳۱۱-۳۱۰. هردت شرح می‌دهد که «در زبان سکاکی، مرد یعنی اُیور/ oior و کشتن یعنی پَته/ patat». اُیور/ oior در زبان سکاکی (که آوانویسی یونانی‌اش احتمالاً نشانگر واژه‌ی wior در سکاکی باشد) واژه‌ای هم‌ریشه در زبان اوستایی دارد: vīra به معنی «مرد، انسان»، معادل vīrā - در سنسکریت، به معنی «قهرمان؛ همسر»، و vir در لاتین به معنی «بشر / مرد»، و wer در انگلیسی قدیم به معنی «مرد/ شوهر»، و waír در گوئی به معنی «مرد»، و دیگرها، همگی از \*wīr\* یا \*wī- ro\* - در پیشاهندواروپایی به معنی «مرد» (EIEC, ۳۶۶).

سرگرم‌کننده است، لیک احتمال می‌رود که افسانه‌های یونانی درباره‌ی تخمه و نژاد همه‌زنان [آمازن‌ها] مبتنی بر جنگاوربانوان واقعی سرم‌تبار باشد. طی واپسین دو سده‌ی پیش از میلاد، سرم‌ها بارها با رومیان ارتباط برقرار کردند و جنگیدند.<sup>۱</sup>

### تصاویر (افزوده‌ی مترجم):

تصویر جلد: گرگ زوزه‌کش. فرهنگ سکایی، سده‌ی ۲-۵ پیش از میلاد، کشف از جنوب سبیری. چوبین، صدف کاری‌شده. یادگاه هنر کلیولند. یک. نقشه‌ی قلمروی حدودی سکا‌های ساکن شمال دریای سیاه و استپ پونتیک، آلاژن‌ها و کالیپدها و سرم‌ها و دیگرها؛ سده ۳-۶ پیش از میلاد. دو. آویز سکایی سرم‌تی اسب‌سان، از زر و عقیق جگری، سده‌ی ۳-۴ پیش از میلاد، کشف از استپ‌های اوراسیا، نگهداری در یادگاه هنر متزپلین. سه. صفحه‌ی گرد با نقش سه شیردال [عقاب‌شیر] در چرخش؛ سیمین؛ سکایی سرم‌تی، سده‌ی ۱-۲ پیش از میلاد، یافته از استپ‌های اوراسیا، نگهداری در یادگاه هنر متزپلین.

چهار. پالهنک سیمین گرد با نقش صحنه‌ی شکار و تک‌و‌پوی درهم‌تنیده‌ی گرگ و قوچ و گوزن و عقاب؛ فرهنگ سکایی ۵۰۰-۴۸۰ پیش از میلاد؛ کشف از تومولوس شماره‌ی ۲ کولاکفسکی در شمال دریای سیاه، شبه‌جزیره‌ی کریمه، محفوظ در یادگاه ارمیتاژ.

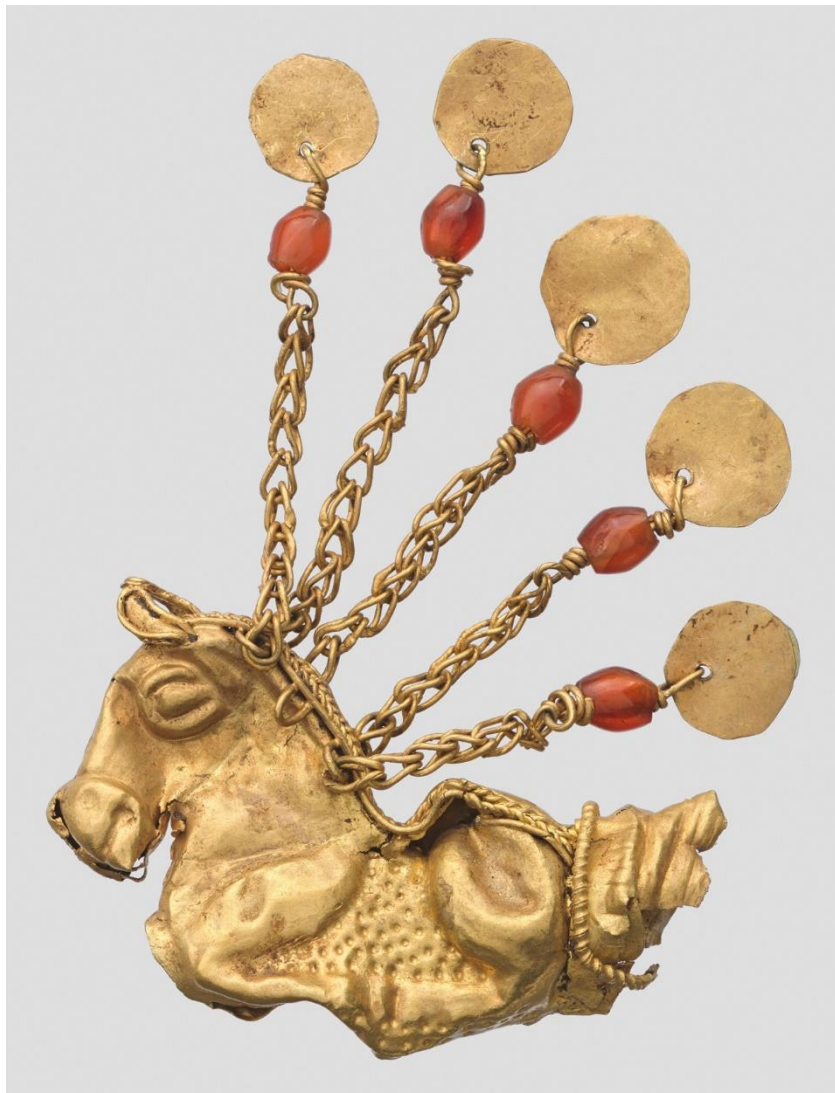
ترجمه‌ی پویا غلامی

---

<sup>۱</sup> بنا به شرح زنده‌یاد مظاهری، «فریدون در سپارش‌نامه‌اش جهان را طبعاً در راستای جاده‌ی ابریشم سه بخش کرد: مشرق را به تورها/توخارها/تایوته‌چی‌ها سپرد، مرکز را به ایرگ/آرگ/اشکانیان، و مغرب را سَرم/سرم‌ت‌ها/«سرب»ها/کریمه واگذاشت. این تقسیم سه‌بخشی جهان در طول جاده‌ی ابریشم حاکی از وضع موجود در فردای پیروزی بزرگ ایرانیان بر دولت ژم (۵۳ قبل از میلاد، نبرد حزان، غلبه بر کراسوس سردار رومی) است.» به نظر مظاهری «فریدون حماسه‌ی پارسی، باید ته‌ای‌ری‌رائس/تیردادسوم (حدود ۳۷ میلادی) یا مدعی سلطنت او، تیرداد دوم (حوالی ۳۷ قبل از میلاد) باشد یا پدر فرهادشاه که بی‌تردید همان فرهاد چهارم اشکانی (۲۳۷-۲ قبل از میلاد) است، پادشاهی که دو بار بر مارکوس آنتونیوس پیروز شد. این پادشاه نیرومند و آرامش‌طلب اشکانی با اغسطوس [یا همان آگوست، جانشین یولیوس کیسار یا ژول سزار] پیمان صلح بست و با عمزادگان بی‌آرام‌تر خود توخارها (تورها) در خاور و سرم‌های اوپاتوریا (یا کریمه؛ به روسی: یفپاتوریا؛ شهری بندری در ساحل غربی شبه‌جزیره‌ی کریمه که نامش را از دژی می‌گیرد که در عصر مهرداد ششم معروف به اوپاتور [Eupator یا نیک‌پدر] در آنجا ساخته شد) در باختر نیز معاهداتی مشابه منعقد کرد و احتمالاً اساس «سه‌بخشی‌بودن جهان هندوژرمنی» [نزد اسطوره‌شناسان پراوازه‌ای چون ژرژ دُمزیل] نیز از همین‌جا می‌آید.» بنگرید به: علی‌اکبر مظاهری، جاده ابریشم (جلد یکم)، ترجمه ملک‌ناصر نوبان، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ۲۸۹-۲۹۱. مظاهری در خانواده ایرانی... (۱۳۷۷) نیز به تفکیک از توج/نور، به سرم/سلم اشاره کرده است: «ساسانیان دولت روم شرقی را سرمستان/سلمستان می‌خوانده‌اند؛ این نامی‌ست که ایرانیان قدیم به طوایف سرم می‌داده‌اند. از مطالعه‌ی کتاب‌های یونانیان روزگار ساسانی پیداست که سارمات‌ها در جنگل‌های بالکان سکنی و خانه‌های چوبین کنار رود و فراز تپه‌ها داشته و ساده‌مردمانی روستایی و شکارچی بوده و ایشانند که لشکرهای قسطنطنین شدند و روم شرقی را تسخیر کرده و مسیحی شدند و از همین رو ساسانیان روم شرقی را سلمستان، سرمین سرم، می‌خواندند» (۴۳۸)؛ نیز برای مطالعه‌ی درباره‌ی برخی شواهد نوشتاری، ادبی، اسطوره‌شناختی و باستان‌شناختی درباره‌ی آمازن‌ها (یا دقیقتر، همه‌زن‌ها) بنگرید این پژوهش کوچک: «گمانه‌زنی‌هایی درباره‌ی پس‌زمینه‌های ایلپاتی زین سرم‌تی نزد ماژخ»، نشر شده در وب‌سایت «مایندموتور» به این آدرس:

<https://mindmotor.info/mind/?p=۲۲۰۰>

(این پانویس افزوده‌ی مترجم است).







fold-era.com